

من فرومایه ای خودنمایی شب پره در میدان افتاب جهانتاب است این چندیت را از قصیده مفصل هشتاد شعری بحضور مبارک فرستادم که اگر قابل دانستید در مجله محترم درج فرمائید  
جلال - همایی

\*\*\*

مسابقه ادبی ما با چکامه غرای آقای امیرخیزی آغاز و بقصیده دلپسند آقای همایی ختم گردید و نتیجه حکمت عنقریب اعلان خواهد گشت  
وحید

## انتقاد

بقلم نصره الله کاسمی

§ (بر کتاب رشک پر بها (!)) §

— ۰ —

« . . . و توضیح این دیری غیر مترقبه را از وی بخواهند . . . »  
یاد دارم آقای دکتر افشار در یکی از شماره های «مجله آینده» مقاله نوشتند و در آن مقاله اشعار کرده بودند که «پستخانه مبارکه» چه معنی دارد «مخصوصاً از هاء اخر مبارکه»

همان موقع ظریفی گفت پستخانه مؤنث است و مبارکه صفت آن و صفت باید در چهار چیز ازده چیز باموصوف خود مطابقت کند و از انجمله تأیث و تذکیر است گفتم پستخانه کلمه ایست مرکب از پست فرانسه و خانه از کجا معلوم شد این کلمه مؤنث است؟ گفت یکی از علائم تأیث هاء است در آخر کلمه و در پستخانه این علامت موجود است و بنا بر این پستخانه مبارکه صحیح است همان ظریف میگوید اینکه در روزنامه ها مینویسند «بموجب راپرت واصله . . .» بی دلیل نیست زیرا راپرت مؤنث است چه تاء در آخر کلمه علامت تأیث است و بنا بر این واصله مطابقت باموصوف خود کرده است

پس از خواندن «دیری غیر مترقبه» هرچه خواستم لاقلاً دلیلی شبیه به دلایل ظریف مزبور پیدا کنم نشد و نمیدانم راستی چرا تا این اندازه «زبان فارسی بیچاره شده است!»

نویسنده محترم در صفحه ۲۵ کتاب خود سطر ۱۲ مرقوم داشته اند: «اما کن مقدس» در اینجا که هر دو کلمه عربی است و صفت باعتبار جماعت مؤنث آورده میشود و اغلب نویسندگان گذشته هم این قانون را رعایت کرده اند ایشان رعایت نکرموده اند انوقت برای کلمه «دیری» که فارسی است صفت عربی مؤنث آورده اند

صفحه ۴ سطر ۱۶

«سرما درزینت که اصولاً سرمائی بود اثر خود را میکرد . . .»  
واضع لغت سرمائی خود آقای مشفق کاظمی هستند

صفحه ۱۴ سطر ۱۸

« . . . بسینما برویم چه در همان حال دیدن فیلم ممکن است با هم صحبت هم بداریم . . . »

صحبت بمعنی ملازمت و مراققت و معاشرت و هم نشینی است و بمعنی گفتگو کردن و سخن زانندن نیامده بنا بر این در این مورد و دیگر موارد این کتاب کلمه مزبور غلط استعمال شده است

صفحه ۱۵ سطر ۷

«درشکه ای را صدا کردند و پس از آنکه متفقاً از درشکه چي خواستند که کروک را بلند کند در قعر آن در کنار هم جای گرفتند . . .»  
اولاً درشکه را نمیشود صدا کرد و بر فرض هم صدا بکنند نخواهد شنید ثانیاً صدا بمعنی انعکاس صوت است نه بمعنی اواز کردن و خواندن و باید گفت درشکه چي را اواز دادند یا خواندند

ثالثاً قعر درشکه از مستحدمات نویسنده محترم رشک پربهاست

صفحه ۵ اسطور ۱۰ و ۱۱

در درشکه هر دو ساکت بودند زینت را لوزش سرما رها نکرده و برعکس فتان از بند ان حرارت سوزان داخلی خلاصی نیافته بود . . . «  
اولاً لوزش سرما غلط است زیرا سرما لوزش ندارد و این از ترکیبات خود آقای مشفق کاظمی است و خودشان یقین دارند که سرما هرگز لوزش ندارد مقصود نویسنده محترم در این جمله این است که زینت از شدت سرما میلرزید اما عبارتی که مرقوم داشته اند این معنی را میدهد که سرما خودش میلرزید و زینت را رها نکرده بود

ثانیاً کلمه برعکس در این دو جمله کاملاً بيموقع و بی جاست و اصلاً عملی نکرده است زیرا فعل جمله قبل از «برعکس» منقی است و مطابق قاعده باید فعل جمله بعد از «برعکس» مثبت باشد تا عمل کلمه برعکس معلوم باشد در صورتی که در اینجا هر دو جمله منقی است و کلمه برعکس زائد است. يك مثل می آوریم تا خود آقای مشفق کاظمی هم «اطفاً» باما هم عقیده شوند «آقای مشفق کاظمی نویسنده هستند برعکس دیگران که نویسنده هستند» در اینجا از روی قاعده باید گفت « . . . برعکس دیگران که نویسنده نیستند عبارت آقای مشفق کاظمی درست شبیه بهمین مثلی است که ما آوردیم

صفحه ۱۸ اسطور ۲ و ۳

« . . . نه میتواند يك چنین تمایل هارا برای دیگران اقل کند . . . »  
بعد از ذکر عدد نمیشود تنیه یا جمع آورد مثلاً نمیشود گفت يك مردهارا دیدم ، دو کتاب هارا خریدم و مطابق این قاعده «يك تمایل هارا» غلط است  
صفحه ۲۱ سطر ۱۸

هیچ چیز بهتر از این تذکر ممکن نبود مهیج فتان برای پذیرفتن پیشنهاد زینت بگردد  
تذکر لازم است و بمعنی مطالبی را بخاطر خود آوردن است بر خلاف  
تذکار که متعدی است و بمعنی مطالبی را بخاطر غیر آوردن میباشد  
اقای مشفق در همه جا کلمه تذکر را بجای تذکار استعمال کرده اند بنا بر این  
غلط است .

صفحه ۲۷ سطر ۳ و ۲

« . . . سوابق غریبی ازو در افواه مانده و بر اثر وصلت با آن خانم  
یکمرتبه آب پاکی روی تمام آنها ریخته . . . »  
مثل معروف آب پاکی بدست کسی ریختن است و معنی انهم این است که  
کسی را بالمره از امری نا امید کردن  
تعرف آقای مشفق در این مثل اولاً برخلاف اصل است و ثانیاً مقصود ایشان  
را بیان نمیکند

صفحه ۲۷ سطور ۱۰ و ۹

«متخصص دفع سن و ملخ با خانم فرانسوی خود بآن جمع اضافه گردید  
بر اثر حملات متوالی این دواقت به تنها محصول وطن وجودش مورد استفاده . . . »  
گمان میکنم گندم تنها محصول ایران نباشد و جز آن محصولات دیگری هم  
در خاک این مملکت بعمل می آید این حصر با وطن دوستی و راست گوئی آقای  
مشفق کاظمی منافات کلی دارد

صفحه ۲۹ سطر ۱۶

« . . . والا برای سرکار خانم که البته حتماً دیدار این عهد میسر میشد  
استعمال دوقید تصدیق « البته و حتماً » پشت سر هم غلط ویدی از برای  
تأکید کافی است .

صفحه ۳۱ سطر ۱

« درحالتیکه سرخی قیافه اش از اثر سرخی خجالت چندین برابر افزوده شده بود با تمجیح گقت . . . »

تمجیح غلط حروفچین مطبوعه و صحیح از تمجیح است  
معنی این کلمه تکبر نمودن و افتخار کردن است چنانچه گفته میشود (تمجیح  
الرحل ای تکبر و افتخار)

دکتر مسعود مطابق آنچه را که آقای مشفق مرقوم داشته اند در نتیجه خجالت بسیار چهره اش برافروخته و سرخ شده بود لازمه این خجالت و شرم بسیار تواضع است نه تکبر بنا بر این استعمال لفظ تمجیح در این موقع برخلاف مقتضای حال و بنا بر این بلیغ نیست و نمیدانم چه چیز نویسنده محترم را بر این داشته که در کتاب زمان «ساده» اینگونه لغت مشکل استعمال کند

صفحه ۳۱ سطر ۴

« . . . صاحب خانه باهریک از آنها دستی داد و با خنده روئی تمام

گفت . . . » « پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
« خنده روئی » از ترکیبات آقای مشفق کاظمی است و این کلمه نا مرغوب بجای « چهره خندان » است که نویسندگان فاضل پارسی استعمال کرده اند (بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا!)

صفحه ۳۱ سطور ۵ و ۶

« . . . خیلی خیلی لطف فرمودید متشکریم یعنی اگر اجازه دهید

باید از آقای دکتر تشکر کرد . . . »

کلمه یعنی در این عبارت کاملاً بیجا و غلط است و نویسنده محترم جمله یا کلمه را معنی نکرده اند که محتاج با استعمال این کلمه باشند و درست شیوه باین

است که بگوئیم « دیروز یعنی امیدیم انجا »

صفحه ۳۱ سطر ۱۵

« . . . از آنها درخواست که میل خود را بیان نمایند . . . »

خواستن با واو معدوله بمعنی تقاضا کردن است و مصدر درخواستن تصور میکنم استعمال نشده باشد ولی درخواست کردن معمول است بنا بر این از آنها درخواست غلط است و باید گفت از آنها خواست . . . یا از آنها درخواست کرد

صفحه ۳۳ سطر ۹

« . . . بی اختیار دستش رفت که دهان گوینده این قسمت را خورد

کند . . . »

خورد با واو سوم شخص مفرد از فعل ماضی خوردن و خورد بی واو بروزن برد بمعنی ریزه کردن و درهم شکستن است و در این عبارت آقای مشفق خورد بی واو باید باشد و انشاء الله غلط از طرف حروفچین مطبعه است

صفحه ۳۵ سطر ۱۴

« . . . تردیدش را از میان سیمهای تلفون احساس . . . »

هر چه فکر کردم متکلم چگونه میتواند تردید مخاطب را از میان سیم

های تلفون احساس کند تفهیمدم !!!

صفحه ۳۶ سطر ۱۴

« . . . متوجه میز مأكولات شدند و تعقیب ان صدای صحبت و خنده »

تعقیب یعنی دنباله و پی کردن و استعمال ان بجای عقب که بمعنی بعد و

پشت سر است غلط میباشد

صفحه ۴۶ سطر ۱۸

« پس خواهش دارم اقلاً باندازه طول این رقص بمانی . . . »

اولاً - اقلاً غلط است زیرا اقل هم وصفیت دارد و هم وزن الفعل پس دارای دو سبب از اسباب منع صرف است و بنا بر این کلمه ایست غیر منصرف و کلمه غیر منصرف منون نمیشود .

ثانیاً - طول یکی از ابعاد ثلاثه و بمعنی دراز است و رقص نمیتواند بعدی داشته باشد تا بشود گفت طول رقص

صفحه ۴۹ سطر ۱۰

. . . برخورد بافتان در آخرین مرحله درانروز بهاری و در میان ان

اتوبوس قرمز رنگ . . . »

ان روز بهاری از ترکیبات جدید آقای مشفق است .

صفحه ۵۳ سطر ۴

. . . یکی دو هفته اولیه . . . »

هفته اولیه یکی بیش نیست چه دو هفته اولیه نداریم بنابراین یکی دو هفته

اولیه غلط است و همچنین است « ماههای اولیه »

صفحه ۵۹ سطر ۵

. . . چنان خود را می فهمد . . . »

این جمله ترجمه تحت اللفظی از فرانسه است و در فارسی مطبوع نیست

صفحه ۵۹ سطر ۸

« . . . اما افسوس که در خود یارائی گفتار مختصری را هم ندیده »

یارائی غلط است و یارای صحیح است که بمعنی نیرو و توانائی میباشد

صفحه ۶۲ سطر ۳ و ۴

. . . چه من قبلاً با اتومبیلی صحبت نموده ام . . . »

بهمان دلیل که « درشکه را نمیشود صدا کرد » با اتومبیل هم نمی توان

صحبت نمود.

صفحه ۶۳ سطر ۲

« . . . بدمورد ارزو برخاسته . . . »

معنی این جمله را ندانستم « بدمورد ارزو ؟ ؟ »

صفحه ۶۷ سطر ۱۶

« . . . چگونه قدرت انرا هم پیدا کردم که انچه را بزبان آوردم بگویم »

بزبان آوردن یعنی گفتن پس در عبارت مزبور « بگویم » حشو و قبیح است

صفحه ۶۷ سطر ۱۹

« . . . تمشا کنان میگفت . . . »

تمشا کنان از ترکیبات آقای مشفق کاظمی است

صفحه ۶۹ سطر ۲

« . . . زیرپای او بزانو بیفتند و بایوسه های گرم عذر خطای خود را بخواهد »

در برابر کسی میشود زانو زد ولی در زیر پای کسی نمیشود بزانو افتاد

مگر اینکه از کس بر پشت شخص بزانو درآمده سوار شد و این عمل بازی کردن

و کشتی گرفتن بیشتر شباهت دارد تا به نیاز عاشق در مقابل ناز معشوق

صفحه ۷۵ سطر ۱۶

« . . . تصمیم میگرفت که دیگر خود را در سر راه او نگذارد . . . »

ندانستم مقصود از « خود را در سر راه او نگذارد » چیست

قبول دارد

